

آزادی عقیده و مذهب در اسلام

عباس نیکزاد*

چکیده

بحث از آزادی عقیده و مذهب یکی از مباحث مهم حقوق بشر است که هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و هم در اعلامیه جهانی حقوق بشر به صراحت مطرح شده است. آنچه که در این مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد، بررسی دیدگاه اسلام در این زمینه و پاسخگویی به پاره‌ای از شبهات وارده مانند دیدگاه اسلام در باره ارتداد و جهاد خصوصاً جهاد ابتدایی و عقیدتی است.

یکی از مباحث مهم در موضوع حقوق بشر، مسأله آزادی عقیده و مذهب است. بحث این است که آیا همانگونه که هر فرد در انتخاب شغل، همسر، مسکن، لباس و عضویت در هر حزب و گروه، آزاد است، در انتخاب عقیده و مذهب هم آزاد است یا نه؟ در اصل بیست و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است:

«تفتیش عقاید ممنوع است، هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض

و مؤاخذه قرار داد.»

در ماده هیجده اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز آمده است:

«هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی

تغییر مذهب یا عقیده و هم چنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل

تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دین است. هر کس می‌تواند از این حقوق، منفرداً یا مجتمعاً

به طور خصوصی یا عمومی برخوردار باشد.»

* - مدرّس حوزه و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی بابل، محقق و نویسنده.

مسأله مورد نظر ما در این جستار، بررسی دیدگاه اسلام درباره آزادی عقیده و مذهب است. پس از بحث تحلیلی در این رابطه، به برخی از شبهات وارده پاسخ داده می‌شود.

تذکر چند نکته

قبل از ورود به بحث جا دارد مقدمتاً چند نکته را یادآور شد:

الف) میل به آزادی یقیناً یکی از امیال فطری و ریشه‌دار در وجود انسان است. همانگونه که میل به غذا، آب، استراحت، علم و زیبایی و... جزء امیال ریشه‌دار در انسان به حساب می‌آیند. به همین دلیل آزادی یکی از حقوق فطری انسانها به شمار می‌آید. در حقیقت هر استعداد، نیاز و میلی در نهاد انسان موجد حقی برای انسان است.

«از نظر ما حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شده است که دستگاه خلقت با روشن بینی و توجه به هدف، موجودات را به سوی کمالاتی که استعداد آنها را در وجودشان نهفته است سوق می‌دهد. هر استعداد طبیعی مبنای یک «حق طبیعی» است و یک سند طبیعی برای آن به شمار می‌آید. مثلاً فرزند انسان حق درس خواندن و مدرسه رفتن دارد اما بیجهت گوسفند چنین حقی ندارد چرا؟ برای این که استعداد درس خواندن و دانا شدن در فرزند انسان هست اما در گوسفند نیست. دستگاه خلقت این سند طلبکاری را در وجود انسان قرار داده و در وجود گوسفند قرار ندهاده است. همچنین است حق فکر کردن و رأی دادن و اراده آزاد داشتن»^۱

«آزادی تفکر ناشی از همان استعداد انسانی بشر است که می‌تواند در مسائل بیندیشد. این استعداد بشری حتماً باید آزاد باشد، پیشرفت و تکامل بشر در گرو این آزادی است.»^۲

ب) آنچه که در این مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد، بحث از آزادی عقیده و مذهب از دیدگاه حقوقی است. همانگونه که بحث از آزادی بیان، قلم و یا آزادی تشکیل احزاب و انجمنها و یا آزادی انتخاب شغل و مسکن و... یک بحث حقوقی است. به این معنا که آیا انتخاب عقیده و مذهب خاص و یا گفتن و نوشتن مطالب خاص و... از دیدگاه حقوقی، جرم به حساب می‌آید یا نه؟ به تعبیر دیگر آیا دولت، حکومت و یا جامعه می‌توانند در ارتباط با این امور اشخاص را تحت تعقیب و مجازات قرار دهند یا نه؟ آیا دولت، حکومت و جامعه در این رابطه مجازند ممنوعیتها و محدودیتهایی را روا دارند یا نه؟ ممکن است چیزی از دیدگاه شرعی و یا اخلاقی مجاز نباشد اما خود شرع آن فعل را از جهت حقوقی جرم و قابل تعقیب نداند. مثلاً اگر شخصی پارهای از محرّمات شرعی را در درون خانه خویش و یا در جای خلوت انجام دهد در عین این که از جهت شرعی مرتکب حرام شده و مستحق عقوبت

۱ - مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، قم، چاپ سی و یکم، بهمن ۱۳۸۰، ص ۱۴۴.

۲ - مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، قم، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۵، ص ۷۶۸.

خروی است، اما خود شرع از جهت حقوقی، آن شخص را مجرم و مستحق تعقیب و عقوبت دنیوی نمی‌داند. بنابراین بحث ما در اینجا این نیست که از جهت شرعی (صرف نظر از جنبه اجتماعی و حقوقی) انتخاب هر عقیده و مذهبی مجاز و مشروع است یا نه؟ یقیناً از دیدگاه اسلام آزادی انتخاب عقیده و مذهب به این معنا هرگز مورد تأیید نیست. اسلام خود را حق می‌داند و این حقانیت را برای ادیان و مذاهب دیگر پس از عصر خاتمیت قائل نیست. به تعبیر دیگر، ادیان و مذاهب دیگر را از جهت حقانیت به رسمیت نمی‌شناسد. بنابراین چگونه ممکن است اسلام همهٔ ادیان را از جهت حقانیت به یک چشم نگاه کند و تمایزی بین آنها قائل نشود؟!

«درست است که در دین، اکراه و اجباری نیست: «لا اکراه فی الدین» ولی این سخن به این معنا نیست که دین خدا در هر زمانی متعدده است و ما حق داریم هر کدام را انتخاب کنیم. چنین نیست. در هر زمانی یک دین حق، وجود دارد و بس. هر زمان، پیغمبر صاحب شریعتی از طرف خدا آمده، مردم موظف بوده‌اند که از راهنمایی او استفاده کنند و قوانین و احکام خود را چه در عبادات و چه در غیر عبادات از او فراگیرند تا نوبت به حضرت خاتم الانبیاء رسیده است. در این زمان اگر کسی بخواهد به سوی خدا راهی بجوید باید از دستورات دین او راهنمایی بجوید... لازمهٔ تسلیم خدا شدن پذیرفتن دستورهایی او است و روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است.»

ج) فطری و طبیعی بودن یک حق، منافاتی با پذیرش حد و مرز و قید و شرط برای آن ندارد. زیرا در برخی از شرایط یک حق فطری با حق فطری دیگر و یا حقوق فطری دیگران تزاخم پیدا می‌کند، قهراً چاره‌ای نیست جز این که حد و مرزی برای آن حق فطری منظور شود. مثلاً یکی از مهمترین حقوق طبیعی انسان، حق حیات است. اما یقیناً این حق، مطلق و بی قید و شرط نیست؛ در نگاه اسلام در پاره‌ای از موارد به خاطر مصالح اهم اجتماعی، این حق از برخی افراد سلب می‌گردد. در همین راستا اسلام حق قصاص را برای اولیای دم نسبت به کسی که به عمد دست به قتل دیگری زده، قرار داده است و یا کشتن افراد محارب و مفسد فی الارض و یا زانی محصن و زانیهٔ محصنه را تجویز کرده است. همچنین اسلام در عین این که انتخاب شغل را به رسمیت شناخته است پاره‌ای از مشاغل مانند خرید و فروش مواد مخدر، مشروبات الکلی و یا کسب درآمد از راه جادوگری، شعبده بازی و یا دلالی در ارتباطات نامشروع میان افراد را ممنوع اعلام کرده است. و یا این که هر چند در اسلام آزادی

بیان و قلم به رسمت شناخته شده است، اما هیچ کس به این بهانه نمی تواند به نشر اکاذیب و اشاعه فحشا و نسبت‌های ناروا نسبت به دیگران اقدام کند. به همین خاطر معمولاً در قوانین حقوقی، قیودی برای حقوق و آزادیهای اشخاص منظور می کنند، مثلاً در اصل ۲۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است:

«نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق

عمومی باشد. تفصیل آن را قانون معین می کند.»

و یا در اصل ۲۲ آمده است:

«حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در

مواردی که قانون تجویز می کند.»

و یا در اصل ۲۸ آمده است:

«هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق

دیگران نیست برگزیند.»

ذکر آیاتی چند در ارتباط با آزادی عقیده و مذهب

پس از ذکر نکات مزبور اکنون نوبت به این می رسد که بحث آزادی عقیده و مذهب از دیدگاه اسلامی مورد بحث قرار گیرد. در اینجا به پاره‌ای از آیات قرآن کریم که بر آزادی عقیده و مذهب دلالت دارد اشاره می کنیم:

۱- یکی از مهمترین آنها این آیه معروف است:

«لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله

فقد استمسک بالعروة الوثقی...»^۱

یعنی: در قبول دین اکراهی نیست، راه درست از راه منحرف آشکار شده است بنابراین کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد به دستگیره محکمی دست زده است که گسستن برای آن نیست و خداوند شنوا و داناست.

درباره جمله «لا اکراه فی الدین» مفسران دو احتمال داده اند یکی این که جمله خبریه باشد، در این صورت از یک واقعیت تکوینی خبر می دهد و آن واقعیت این است که دینداری و ایمان بر باور و عشق و اعتقاد قلبی استوار است و اجبار و اکراه در امور قلبی و فکری نمی تواند نقشی داشته باشد. احتمال دوم این که هر چند در ظاهر، این جمله، جمله خبریه است اما مقصود از آن انشائییه است:

یعنی نباید در دیندار کردن مردم به زور و اجبار متوسل شوید. به نظر می‌رسد که با توجه به تحلیل ذیل این جمله - راه هدایت از ضلالت و حق از باطل روشن شده است - این احتمال معقولتر و سازگارتر است. در هر دو صورت این آیه با وضوح تمام اعلام می‌کند که در اصل پذیرش دین اجبار و اکراه وجود ندارد.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«در جمله مزبور دین اجباری نفی شده است. چون دین از یک سلسله معارف علمی که معارف عملی به دنبال دارد و جامع همه آن معارف یک کلمه است و آن عبارت است از اعتقادات، و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد چون اکراه تنها می‌تواند کسی را مجبور به عملی کند و کاربرد اکراه تنها در اعمال ظاهری است که عبارت است از حرکاتی مادی و بدنی و اما اعتقاد قلبی برای خود علل و اسباب دیگری از سنخ خود اعتقاد و ادراک دارد و محال است که جهل، علم را نتیجه دهد و یا مقدمات غیر علمی، تصدیق علمی بزیاد.»

سپس دو احتمال بالا دربارهٔ جمله «لا اکراه فی الدین» را بیان می‌فرماید و در تفسیر «قد تبین الرشد من الغی» می‌فرماید:

«در امور مهمه‌ای که خوبی و بدی آن واضح است و حتی آثار سوء و آثار خیری هم که به دنبال دارند معلوم است، نیازی به اکراه نیست، بلکه خود انسان یکی از دو طرف خیر و شر را انتخاب می‌کند و دین از این قبیل است... بنابراین دیگر علت ندارد که کسی را بر دین اکراه کنند.»
سپس می‌افزاید:

«این آیه شریفه یکی از آیاتی است که دلالت می‌کند بر این که دین اسلام مبنا و اساس شمشیر و خون نیست و اکراه و زور را تجویز نکرده است. بر خلاف آنهایی که گفته‌اند اسلام، دین شمشیر است و به مسأله جهاد که یکی از ارکان دین اسلام است استدلال نموده‌اند.»
مرحوم علامه در اینجا ضمن بیان فلسفهٔ جهاد در اسلام، عدم تنافی آن را با آیهٔ مورد بحث روشن ساخته و می‌فرماید:

«از آنچه گذشت این معنا روشن شد که آیهٔ مورد بحث با آیه‌ای که جهاد و قتال را واجب می‌کند نسخ نشده است و کسانی که چنین گفته‌اند اشتباه کرده‌اند و یکی از شواهد بر این که این آیه نسخ نشده، تعلیلی است که در خود آیه آمده است... و معقول نیست آیه‌ای که می‌خواهد این آیه را نسخ کند حکمش را نسخ کند و علت حکم باقی بماند و می‌بینیم که باقی مانده است

زیرا «روشن شدن رشد از غی» در اسلام چیزی نیست که برداشته شود...^۱

فخر رازی در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه می‌گوید:

«یکی از وجوهی که در تفسیر این آیه گفته شده و با اصول معتزله سازگار است این است که خداوند امر ایمان را بر اجبار و قسر قرار نداده است بلکه بر تمکن و اختیار قرار داده است به دلیل این که دلائل و شواهد توحید به صورت واضح برای مردم تبیین گردیده است و با وجود آن عذری برای تفار در پایداری بر کفر باقی نمانده است و اجبار هم در این زمینه در دار دنیا سزاوار نیست؛ زیرا دار دنیا دار ابتلا و امتحان و تکلیف است.»^۲

سید قطب در ذیل این آیه می‌گوید:

«مسأله عقیده مسأله فاعل شدن و پذیرفتن بعد از بیان و ادراک است و مسأله اکراهی و اجباری نیست. این دین مبین، ادراک و اندیشه و وجدان و عقل و فطرت بشری را با صدای رسا مورد خطاب قرار می‌دهد و حتی نمی‌خواهد با نشان دادن امور خارق العاده مادی، بشر را به ایمان وا دارد. پس چه جای این است که بخواهد با زور و اجبار مردم را به گردن نهادن به دین ملزم سازد. مسیحیت از زمانی که امپراطور قسطنطنیه به مسیحیت گرایید، خواسته است با زور آتش و آهن و شکنجه و عذاب، مردم را به مسیحیت وا دارد... اما وقتی اسلام آمده است با صدای رسا فریاد زده است: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشید من الغی...» و از اینجا روشن می‌شود که خداوند چگونه برای انسان و اراده و فکر و شعورش حرمت و کرامت قائل شده است و این از مهمترین ویژگی‌های آزادی انسانی است... آزادی عقیده اولین حقی است که هر انسانی می‌تواند دارای آن باشد کسی که حریت عقیده را از انسان می‌گیرد قبل از آن انسانیت را از او گرفته است و اگر آزادی عقیده وجود دارد قهراً باید آزادی در تبلیغ برای عقیده وجود داشته باشد و گونه این آزادی عقیده، یک آزادی ظاهری و صوری خواهد بود... تعبیری که خداوند در جمله «لا اکراه فی الدین» به کار برده است - با توجه به لای نفی جنس - نفی مطلق است و نهی از راه نفی جنس، رساتر و مؤکدتر است؛ زیرا چنین معنایی را افاده می‌کند که هرگز «اکراه» به مرحله وقوع و وجود نپیوندد...»^۳

زمخشری در کشاف در ذیل آیه می‌گوید:

۱ - علامه سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات دار العلم، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ج ۴، صص ۲۴۶ - ۲۴۴.
 ۲ - فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۴۷۲.
 ۳ - سید قطب، فی ظلال القرآن، دار الشروق بیروت، چاپ دهم، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۲۹۱.

«معنای آیه این است که خداوند امر ایمان را بر اجبار و زور قرار نداده است بلکه بر اختیار و پذیرش و تمکین قرار داده است.»^۱

شهید مطهری در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«یعنی در کار دین اجبار وجود ندارد، راه حق از راه باطل آشکار است؛ یعنی راه را شما روشن برای مردم بیان کنید که حقیقت خودش آشکار است. نباید اجباری در کار دین باشد؛ یعنی نباید کسی را مجبور کرد به این که دین اسلام اتخاذ کند. این آیه صریح است در مدعا (اسلام نظریه‌اش این نیست که به زور به مردم بگوید یا باید مسلمان شوی و گرنه کشته می‌شوی). در تفاسیر نوشته‌اند که مردی انصاری که قبلاً بت پرست بود دو پسر داشت که مسیحی شده بودند این پسرها به مسیحیتی که گرایش پیدا کرده بودند علاقه‌مند بودند، اما پدر، مسلمان بود و خیلی ناراحت بود از این که دو پسرش مسیحی شده‌اند، آمد خدمت رسول اکرم ﷺ و گفت یا رسول الله! من چه کنم این بچه‌ها مسیحی هستند، هر کاری می‌کنم مسلمان نمی‌شوند، آیا اجازه می‌دهی اینها را مجبور کنم از دینشان دست بردارند و مسلمان بشوند فرمود: نه، لا اکراه فی الدین...»^۲

«این که قرآن می‌گوید در دین اجبار نیست نمی‌خواهد بگوید دین را می‌شود با اجبار تحمیل کرد ولی شما تحمیل نکنید، بگذارید مردم بدون اجبار دیندار باشند، بلکه از این باب است که دین را با اجبار نمی‌شود تحمیل کرد. آن که با اجبار تحمیل می‌شود دین نیست و... مؤید دیگر برای مدعای ما این است که اسلام در اصول دین تقلید را جایز نمی‌داند و ضرورتاً تحقیق را لازم می‌شمارد. اصول دین، مربوط است به عقیده و ایمان. پس معلوم می‌شود نظر اسلام این است که ایمان، از روی فکر آزاد تحصیل می‌شود. از فکر غیرآزاد اعم از این که در اسارت تقلید باشد و یا تحت زور و جبر باشد ایمان و عقیده‌ای که اسلام طالب آن است حاصل نمی‌شود.»^۳

در تفسیر مراغی در ذیل آیه آمده است:

«یعنی در دخول در دین اکراهی نیست؛ زیرا ایمان اذعان و خضوع است و این با الزام و اکراه سازگار نیست بلکه با حجت و برهان سازگار است. همین آیه کافی است که حجتی علیه دشمنان و بلکه دوستان دین باشد که گمان کرده‌اند که اسلام با زور و شمشیر بنا شده است؛ یعنی اسلام بر مردم عرضه می‌شد اگر قبول می‌کردند نجات می‌یافتند و اگر قبول نمی‌کردند کشته

۱ - زمخشری، کشاف، دار الکتب العربی، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲ - مرتضی مطهری، جهاد، انتشارات صدرا، چاپ اول، صص ۳۴ - ۳۳.

۳ - همان، صص ۵۰ - ۴۹.

می شدند. تاریخ اسلام گواه صادقی است بر کذب این ادعا. آیا شمشیر در اکراه مردم به پذیرش اسلام نقش داشته است آن زمانی که پیامبر مخفیانه نماز می خواند و مشرکان مسلمانها را شکنجه می کردند تا آنجا که پیامبر و یارانش ناچار به هجرت شدند؟ یا این که این اکراه در مدینه بود زمانی که اسلام عزت پیدا کرده بود؟ ... یقیناً نه این درست است و نه آن. جالب است این دیدگاه اسلام است در حالی که معهود میان ملل خصوصاً نصاری این بوده است که مردم را به زور به پذیرش دین خود وا می داشتند.^۱

۲- «و لو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعاً أفأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين»^۲

یعنی: اگر پروردگارت می خواست، تمامی انسانهایی که روی زمین هستند، همگی ایمان می آوردند (و لکن این طور نخواسته) آیا تو مردم را وا می داری تا ایمان بیاورند؟ این آیه نیز از آیاتی است که بر آزادی عقیده و ایمان دلالت دارد؛ زیرا مفهوم آن این است که خداوند ایمان اجباری را از مردم نخواسته است و به آن راضی نیست. نه تنها خودش مردم را به زور به ایمان وا نمی دارد از پیامبر (و دیگران) هم چنین چیزی را نخواسته است. علامه طباطبایی در ذیل این آیه می فرماید:

«... مشیت در این باب با خدای سبحان است و مطلب به خواست او بستگی دارد و چون او چنین چیزی را نخواسته است تو ای پیامبر نباید چنین طمع و توقعی داشته باشی و نیز نباید در این باب خود را خسته کنی برای این که تو قادر نیستی مردم را مجبور بر ایمان کنی و ایمانی که از روی اکراه باشد خواست ما نیست، آن ایمانی را ما از انسانها خواسته ایم که از حسن اختیار باشد. به همین جهت است که بعد از بیان این حقیقت، در قالب استفهام انکاری فرموده است: «افأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين» یعنی بعد از آن که بیان کردیم که امر مشیت به دست خدای تعالی است و او نخواسته که تمامی مردم ایمان بیاورند و در نتیجه همه مردم به اختیار خود به هیچ وجه ایمان نخواهند آورد، با این حال دیگر راهی برای تو باقی نمانده جز این که مردم را به زور و اکراه به ایمان مجبور سازی، ولی من چنین چیزی را از تو نمی پسندم. پس نه تو بر چنین کاری قدرت داری و نه من ایمانی که از روی اجبار باشد می پذیرم.»^۳

۱ - احمد مصطفی المراغی، تفسیر المراغی، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، صص ۱۶-۱۷.

۲ - یونس، ۹۹.

۳ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، صص ۲۰۴ - ۲۰۳.

سید قطب در ذیل این آیه می‌نویسد:

«اگر خداوند می‌خواست، نوع بشر را به گونه دیگری خلق می‌کرد؛ یعنی او را به گونه‌ای می‌آفرید که همانند ملائکه جز یک راه؛ یعنی راه ایمان را نمی‌شناخت. یا این که برای او یک استعداد و قابلیت قرار می‌داد که همه افراد را به سوی ایمان سوق می‌داد. اگر چنین می‌خواست همه مردم را به ایمان وادار می‌کرد به گونه‌ای که در گزینش ایمان هیچ اراده و نقشی نداشتند. اما حکمت الهی ایجاب کرده است که این آفریده (یعنی انسان) دارای استعداد خیر و شر و هدایت و ضلالت باشد، و به او قدرت انتخاب این راه و آن راه را داده است... بنابراین به اختیار انسان واگذاشته شده است. پیامبر کسی را بر آن اجبار نمی‌کند؛ زیرا در ادراکات قلبی و توجهات درونی جایی برای اکراه نیست.»^۱

شهید مطهری در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خیلی مایل بود مردم مؤمن بشوند. قرآن می‌گوید: زور در مورد ایمان معنی ندارد. اگر زور صحیح بود خدا خودش با اراده تکوینی خودش می‌توانست همه مردم را مؤمن کند اما ایمان یک امری است که باید مردم انتخاب کنند. پس به همان دلیلی که خود خدا با اراده تکوینی و اجباری مردم را مؤمن نکرده است و مردم را مختار و آزاد گذاشته است تو هم ای پیغمبر مردم را باید آزاد بگذاری هر که دلش بخواهد ایمان بیاورد، هر که دلش می‌خواهد ایمان نیاورد.»^۲

۳- «قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یتهدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوكیل»^۳

یعنی: بگو ای مردم! به راستی حق از جانب پروردگارتان آمده است، پس هر کس راه یابد به نفع خود راه یافته است و آن کس که گمراه شود گمراهی او به زیان خود اوست و من وکیل و نگهبان شما نیستم.

در این آیه خداوند مردم را به سود و زیان ایمان و کفر توجه می‌دهد و انتخاب آن را به عهده مردم می‌نهد، عهده داری این امر را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نفی می‌کند. علامه طباطبایی در ذیل آیه می‌فرماید: «تعبیر «فمن اهتدی» اعلام این مطلب است که مردم در انتخابی که برای خود می‌کنند مختارند و از آنان سلب اختیار نشده است. خدا این مطلب را با بیان این حقیقت روشن می‌کند

۱ - سید قطب، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۲۱.

۲ - مرتضی مطهری، جهاد، پیشین، ص ۳۶.

۳ - یونس / ۱۰۸.

که ویژگی حق اینگونه است که هر کس هدایت باید نفعی که از هدایت عاید می‌شود به خودش بر می‌گردد و هر کس گمراه شود ضررش به خودش بر می‌گردد و بنابراین مردم مختارند هر چه دوست دارند اعم از نفع و ضرر برای خود برگزینند و پیغمبر وکیل مردم نیست تا کارهایی که مربوط به خود مردم است او متصدی انجام آنها شود.^۱

۴- «قل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر»^۲

یعنی: بگو حق از ناحیه پروردگارتان است هر که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر که می‌خواهد کافر شود.

شهید مطهری در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«این آیه هم می‌گوید ایمان و کفر اختیاری است. بنابراین اجباری نیست. پس اسلام نمی‌گوید که باید به زور اینها را وارد اسلام کرد اگر مسلمان شدند خوب، اگر مسلمان نشدند، بکشید. اختیار با خودشان است؛ هر که می‌خواهد مؤمن بشود، مؤمن بشود، هر که نمی‌خواهد نه.»^۳

۵- «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن و ان عاقبتهم فعاقبا بمثل ما عوقبتهم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین، و اصبر و ما صبرک الا باللہ و لا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون.»^۴

یعنی: با حکمت و اندرز نیکو به سوی پروردگارت دعوت نما، و با آنها به طریقی که نیکوتر است مناظره و مجادله کن. پروردگارت تو از هر کسی بهتر می‌داند چه کسانی از طریق او گمراه شده‌اند و چه کسانی هدایت یافته‌اند. و هر گاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده است کیفر دهید، و اگر شکیبایی پیشه کنید این کار برای شکیبایان بهتر است. صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد و بر آنها غمگین نباش و از توطئه‌های آنها در تنگنا قرار مگیر.

در این آیه کریمه خداوند راههای دعوت مردم به سوی خدا و دین او را شمارش کرده و به راه حکمت، اندرز و جدال احسن در این رابطه اشاره کرده است. با عنایت به این که این آیه در مقام شمارش دعوت مردم به دین و راه خدا بوده و از اجبار و زور به عنوان راه دعوت، نام نبرده است می‌توان استفاده کرد که در نگاه قرآن کریم اجبار و زور یکی از راههای دعوت مردم به ایمان و اسلام نیست.

۱ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۲۱۵.

۲ - کشف/ ۲۹.

۳ - مرتضی مطهری، جهاد، پیشین، صص ۳۶ - ۳۵.

۴ - نحل/ ۱۲۵ - ۱۲۷.

جالب این است که در آیه بعدی هر چند به مجازات کفار اشاره می‌کند اما نه به عنوان یکی از راههای دعوت به خدا و دین او، بلکه عنوان مقابله به مثل؛ یعنی اگر مورد تعدی واقع شوید حق دارید از خود دفاع کنید آن هم با تذکر این نکته که اگر صبر پیشه کنید و عفو و گذشت نمایید، به سود خود شماست. و در آخر به پیامبر متذکر می‌گردد که به خاطر اعراض و کفر آنها غمگین مباش و دلگیر مشو. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«شکی نیست در این که از آیه استفاده می‌شود که این سه قید (برای دعوت)؛ یعنی حکمت، موعظه و مجادله، همه مربوط به طرز سخن گفتن است. رسول گرامی مأمور شد که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است... دقت در آیه به دست می‌دهد که مراد از حکمت حجتی است که حق را نتیجه دهد آن هم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم و قلبش را به رقت آورد و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح جان شنونده است از مطالب عبرت آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد. و جدال عبارت است از دلیلی که صرفاً برای منصرف کردن خصم از آنچه که بر سر آن با ما نزاع می‌کند به کار برود، بدون این که خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است از این که آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان دعوتش را رد کنیم. بنابراین، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده، با همان سه طریق منطقی؛ یعنی برهانی و خطابه و جدل منطبق می‌شود.»^۱

جالب این است که آیه کریمه، موعظه را به قید «حسنه» و جدال را نیز به قید «التي هي احسن» مقید نموده است و این دلالت دارد که در دعوت مردم به سوی دین خدا نه تنها نمی‌توان از زور و اجبار استفاده کرد بلکه حتی از موعظه غیرحسنة و یا جدال غیر احسن نیز نباید استفاده کرد. علامه طباطبایی در این رابطه می‌فرماید:

«اعتبار صحیح هم این معنا را تأیید می‌کند برای این که راه خدای تعالی، اعتقاد حق و عمل حق است و پر واضح است که دعوت به حق به وسیله موعظه مثلاً از کسی که خودش به حق عمل نمی‌کند و به آنچه موعظه نمی‌کند متعظ نمی‌شود هر چند به زبان، دعوت به حق است ولی عملاً دعوت به خلاف حق است. همچنین دعوت به حق به وسیله مجادله با مسلمات کاذبه خصم هر چند اظهار حق است و لکن چنین مجادله‌ای احیای باطل نیز هست و

یا می‌توان بالاتر از این بگویی و آن این است که چنین مجادله‌ای احیای حق است با کشتن حقی دیگر. از اینجا روشن می‌شود که حسن موعظه از جهت حسن اثر آن در احیای حق مورد نظر است و حسن اثر وقتی است که واعظ خودش به آنچه وعظ می‌کند متعظ باشد و از آن گذشته در وعظ خود، آنقدر حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شنونده مورد قبول بیفتد. قلب با مشاهده آن خلق و خورقت پیدا کند و پوست بدنش جمع شود و گوشش آن را گرفته و چشم در برابرش خاضع شود. و اگر از راه جدال دعوت می‌کند باید از هر سخنی که خصم را بررد دعوتش تهییج می‌کند و او را به عناد و لجبازی وا می‌دارد پرهیزد و مقدمات کاذبه را هر چند خصم راستش بیندارد به کار نیندد. (مگر آن که صرفاً جنبه مناقضه داشته باشد) و نیز باید از بی‌عفتی در کلام و از سوء تعبیر اجتناب کند و به خصم خود و مقدمات او توهین ننماید و فحش و ناسزا نگوید و از هر نادانی دیگری پرهیزد، چون اگر غیر این کند درست است که ممکن است حق را احیا کرده باشد اما با احیای باطل و کشتن حقی دیگر، احیا کرده است. جدال از موعظه بیشتر احتیاج به حسن دارد و به همین جهت خداوند موعظه را مقید کرد به «حسن» اما جدال را مقید نمود به «احسن»^۱

شهید مطهری در ارتباط با این آیه می‌فرماید:

«مردم را بخوان به سوی راه پروردگارت، با چی؟ با زور؟ با شمشیر؟ نه، با حکمت، با منطق و برهان و دیگر با موعظه نیک، آنها که با تو مجادله می‌کنند تو هم به نحو نیکی با آنها مجادله کن. این آیه هم، صریحاً راه اسلام آوردن را، دعوت معرفی کرد.»^۲

۶- «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مؤمنین»، «ان نَشَأُ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ اعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ»^۳

یعنی: (ای پیامبر) گویا می‌خواهی خویشان را تلف کنی برای این که آنان ایمان نمی‌آورند. اگر می‌خواستیم و اراده می‌کردیم از آسمان بر آنها آیه‌ای نازل می‌کردیم تا گردنهایشان در مقابل آن خاضع شود.

در این آیه خداوند در مقام تسلیت به پیامبر اکرم که از ایمان نیاوردن قوم خود سخت دچار غم و اندوه می‌شد می‌فرماید: نباید از عدم ایمان مردم این همه بر خود رنج و غصه وارد سازی؛ زیرا مشیت الهی بر این است که مردم با اختیار خود ایمان و کفر را برگزینند و بتا نیست با زور و اکراه به سوی

۱- همان، صص ۳۱۳-۳۱۲.

۲- مرتضی مطهری، جهاد، پیشین، ص ۳۵.

۳- شعراء/۴-۳.

ایمان کشیده شوند؛ زیرا اگر مشیت ما بر این بود به آسانی می توانستیم این کار را بکنیم.
مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیات می فرماید:

«معلوم است که منظور از این تعبیر، انکار بر رسول خدا ﷺ است (که این غصه خوردن تو درست نیست) و می خواهد با این بیان آن جناب را تسلیت دهد... اگر می خواستیم آیه ای بر آنها نازل کنیم که ایشان را خاضع نماید و مجبور به قبول دعوت کند و ناگزیر از ایمان آوردن شوند، نازل می کردیم و بناچار خاضع می شدند، خضوعی که انحنای گردنهایشان از آن خبر دهد.»^۱

همانند این آیه است آیه «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی»^۲: یعنی ای پیامبر، ما بر تو قرآن را نازل نکردیم که به رنج و زحمت بیفتی، آن را فقط برای یادآوری کسانی که از خدا می ترسند نازل ساختیم.

در باره بحث آزادی عقیده و ایمان به همین مقدار بسنده می کنیم و به پاسخ برخی از شبهات وارده می پردازیم:

شبهه اول: حکم مرتد در اسلام

یکی از اشکالاتی که در ارتباط با آزادی عقیده و ایمان مطرح می شود حکم مرتد در اسلام است. اشکال این است که اگر در نگاه اسلام اصل بر آزادی عقیده و ایمان است چرا حکم مرتد اعدام است؟ مقتضای آزادی عقیده و ایمان این است که هر کسی هر وقت تشخیص داد که اسلام حق است بتواند وارد اسلام شود و هر وقت خلاف آن را تشخیص داد بتواند از اسلام خارج شود، در حالی که حکم اعدام برای خروج از دین اسلام با این امر منافات دارد.

پاسخ: شکی در این نیست که اسلام دین منطق، برهان و طرفدار عقلانیت است و از مواجهه با منطقی به هیچ وجه واهمه ای ندارد. تاریخ صدر اسلام، سیره پیامبر ﷺ، امامان، پیشوایان و علمای اسلامی بهترین گواه این امر است. پیشوایان دینی ما همیشه از مناظره و مباحثه منطقی و آزاد با صاحبان افکار و عقاید و ارباب مذاهب و ادیان دیگر استقبال می کردند، حتی در میدانهای جنگ از بحثهای استدلالی پرهیز نداشتند. نمونه روشن آن بحثهای منطقی قرآن در برابر مخالفان و نیز مناظرات برخی از پیشوایان دینی ما در مجالس علمای ادیان است. شعار اسلام جمله: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هی احسن»^۳ است و خطاب او به دگر اندیشان «قل

۱ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۴۷.

۲ - طه / ۳-۲.

۳ - نحل / ۱۲۵.

هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»^۱

اسلام هر چند طرفدار آزادی عقیده و ایمان است، اما همانگونه که در آغاز این بحث اشاره کرده‌ایم پذیرش آزادی به عنوان یک امر مقدس منافاتی با قبول قید و شرط برای آن ندارد. اگر تن دادن به آزادی در شرایطی باعث نادیده گرفتن یک حق برتر و یا باعث احیای یک باطل بزرگتر گردد، چاره‌ای جز نادیده گرفتن آن نیست. به تعبیر دیگر آزادی یک امر مقدس است اما یک امر مطلق نیست. آیا می‌توان در جایی که آزادی با عدالت و یا امنیت و یا استقلال و یا اخلاق و یا بهداشت و یا سواد آموزی و کسب دانش و... در تعارض قرار گرفت، باز شعار آزادی داد؟ همه عقلای عالم برای تأمین امور ارزشی مذکور (عدالت و امنیت و...) بناچار آزادی را مقید و محدود می‌سازند. آیا همه عقلاء عالم را می‌توان متهم به استبداد و نادیده گرفتن آزادی کرد؟ به همین نحو می‌توان گفت، اگر آزادی عقیده و مذهب در جایی باعث وهن دین الهی به عنوان یک امر مقدس متعالی و سرنوشت ساز در زندگی بشر گردد و یا باعث تزلزل و تردید در قلوب مؤمنان و منتدیان گردد قهراً نمی‌توان به آن تن داد. به همین دلیل قرآن کریم به صراحت می‌فرماید:

«و الفتنة اشد من القتل»^۲

یعنی: فتنه انگیزی از قتل و کشتار و سلب حیات هم زشت تر است.

در روایات ما «فتنه» به معنای شرک تفسیر شده است. شرک اهل مکه یک عقیده محض نبود بلکه شرک به همراه اذیت و آزار مسلمین و فتنه‌گری بود.

اگر در فقه اسلامی نسبت به مرتد برخورد سخت گیرانه‌ای صورت گرفته است یک فلسفه مهم آن این است که ارتداد در جامعه اسلامی نوعی ایجاد تزلزل، بی ثباتی و عدم امنیت است. به نظر می‌رسد که «ارتداد» یک توطئه هم‌هنگ علیه اسلام، نظام اسلامی، و امنیت فکری و دینی مسلمانان بوده است. با ارزشترین مقوله زندگی بشر، دین و آیین الهی است و هدف از تشکیل نظام اسلامی نیز عینیت بخشیدن به دین است. «ارتداد» در واقع به معنای بر افراشتن پرچم انکار و مخالفت و بی‌اعتنایی به چنین امری است. اگر هر کس و هر گروه آزاد باشند تا هر گونه و هر وقت که اراده نمودند وارد عرصه دین شوند و هرگاه میلشان کشید از دین خارج شوند و به آن پشت پا بزنند بزرگترین صدمه و خدشه را بر چهره دین و حیثیت آن وارد می‌سازند. دشمنان توطئه‌گر برای اجرای نقشه‌های خویش به راحتی می‌توانند در بیکره نظام اسلامی و جامعه دینی

نفوذ کنند و پس از حصول مقاصد، بی هیچ دغدغه خاطر و خطر عاجل از آن خارج گردند و از این راه افراد دیگر را دچار تزلزل فکری، تشویش و عدم امنیت اعتقادی سازند. آیات قرآن دلالت بر این دارد که دشمنان در صدد این هستند که هر روز تعدادی از مسلمانان دچار تردید و از اسلام گریزان شوند:

«وَذَكِّرْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ يَرَدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَقَارِأٍ هَسَدًا مَنْ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ»^۱

یعنی: بسیاری از اهل کتاب (یهود و نصاری) از روی حسد آرزو کردند شما را بعد از پذیرش اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند با آن که حق برای آنها کاملاً روشن شده است.^۲

جالب این است که از آیه ۷۲ آل عمران فهمیده می‌شود که تعدادی از نیروهای کفار با هم تیبانی کردند که بامدادن در حضور پیامبر ﷺ ایمان بیاورند و شامگاهان از اسلام دست بردارند تا از این طریق مسلمانان دچار شک و شبهه و بدبینی نسبت به دین خود گردند. علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید:

«آنان برای توجیه کار خودشان می‌گفتند ما فکر می‌کردیم اسلام، امارات و ادله‌ای بر حقانیت و درستی خود دارد ولی وقتی مسلمان شدیم مشاهده کردیم که چنین نیست و شواهدی بر بطلان آن برای ما آشکار گشت و به همین خاطر از اسلام دست کشیدیم و این توطئه‌ای بود برای ایجاد تردید در مؤمنین.»^۳

خلاصه این که برخورد تند نسبت به مرتد، به دلیل حفظ امنیت داخلی جامعه اسلامی و جلوگیری از نفوذ بیگانگان و نامحرمان در حریم اعتقادات دینی مسلمانان است. اگر در برابر «توطئه ارتداد» سکوت شود، بیم آن می‌رود که هر روز افرادی از طریق ارتداد، امنیت دینی جامعه اسلامی را دستخوش تزلزل نمایند و از این راه جامعه را دچار بحران اعتقادی و دینی نمایند. اگر به افراد اجازه داده شود هر روز که مایلند خود را وفادار به اسلام نشان دهند و پس از چندی استعفا دهند، هرج و مرج بر جامعه اسلامی حاکم خواهد شد، خصوصاً با توجه به این که معمولاً کارهای تخریبی فرهنگی آثار سریع و چه بسا جبران نشدنی بر جای می‌گذارد. در چنین فرصتی مدارا و نرمش و تسامح، نه تنها روا نیست بلکه زمینه ساز توطئه‌های ویرانگر و فعالیت توطئه‌گران حرفه‌ای مانند سلمان رشدی‌ها برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان خواهد شد.

ضمناً لازم است به چند نکته توجه داده شود:

۱ - بقره / ۱۰۹.

۲ - ر.ک: به نساء / ۸۹، آل عمران / ۱۰۰ و ۱۷۲، محمد / ۲۵ و آل عمران / ۷۲.

۳ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۷.

الف) باید توجه داشت که حکم اعدام مرتد مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در صدد اظهار و آشکار کردن آن نیست؛ یعنی صرف برگشت از اسلام در درون و حتی انکار خدا و رسول در صورتی که شخص در صدد اظهار و تبلیغ آن نباشد باعث اجرای احکام ارتداد نخواهد بود. ارتداد شخصی، باید چنان علنی و آشکار شود که نزد حاکم شرع ثابت و محرز گردد و یا دو شاهد عادل مطمئن بر ارتداد او در نزد قاضی گواهی دهند تا حکم مرتد از جانب حاکم شرع بر او بار گردد. از این رو، در اصل بیست و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.»

جالب این است در مجلس خبرگان قانون اساسی که فقهای زبردست و کارکشته‌ای حضور داشتند این اصل بدون هیچ مخالف (البته با دور رأی ممتنع) به تصویب می‌رسد.^۱

نکته مهمی که از این اصل فهمیده می‌شود این است که نه تنها کسی را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای (در صورتی که در صدد اظهار و تبلیغ آن بر نیاید) مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد بلکه هیچ کس حق تفتیش عقاید دیگران را ندارد. بنابراین هیچ کس حق ندارد فردی را زیر نظر بگیرد تا از افعال و اقوال او، ارتدادش را ثابت کند. از این رو، اثبات ارتداد کار آسانی نخواهد بود.

ب) اگر کسی در مسیر تحقیق و بررسی نسبت به اعتقادات دینی خود دچار شک و شبهه شود، شک و شبهه‌ای که از اختیار او خارج است مادامی که به لوازم آن تن ندهد و به انکار و جحد کشیده نشود مرتد بحساب نمی‌آید. اسلام که افراد را به تحقیق دستور می‌دهد یقیناً می‌دانسته است عده‌ای در بدو امر ناخواسته دچار شک و تردید خواهند شد، استاد مصباح یزدی در این رابطه می‌گوید:

«در مواردی دیده شده است که در جامعه اسلامی کسانی ابراز کفر می‌کردند یا اظهار عقاید فاسد یا حتی مخالفت با ولی امر مسلمین و به اینها کمابیش آزادیهایی داده شده است اینها موارد خاصی بوده و دلیل خاص داشته است و یا کسانی بودند که حجت برایشان تمام نشده و بر اثر ابهامهایی که داشتند حرفهایی می‌زدند ولی سوء نیتی نداشتند به عنوان این که ما این شبهه‌ها را داریم حرفشان را می‌زدند... به هر حال اگر مطرح می‌کردند انگیزه براندازی نظام و گمراه کردن مردم را نداشتند در چنین مواردی اسلام تجویز کرده که حرفشان را بزنند و در مقابل، بزرگانی هم جوابشان را می‌دادند. پس سؤال طرح کردن و ابراز یک عقیده‌ای به عنوان این که می‌خواهد حقیقت را کشف کند ممنوع نیست ولی مشروط به این که شرایطی باشد که

۱- ر.ک: صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپخانه مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۶۳۰.

کسانی باشند و بتوانند پاسخ آنها را بدهند.^۱

ج) اگر فعل و یا قولی از کسی صادر شود که نشان دهنده انکار و ارتداد او باشد ولی خود به صراحت می‌گوید که مقصودم چیز دیگری بوده و قصد انکار نداشته‌ام و یا بگوید صدور چنین فعل و قولی از روی سهو و غیر عمدی بوده است و یا این که از سر عصبانیت و خشم غیر قابل کنترل بوده است و یا قصد شوخی و غیر جد داشته است، مادامی که دلیل و قرینه قطعی‌ای بر خلاف ادعای او وجود نداشته باشد از او پذیرفته می‌شود و حکم به ارتداد نمی‌شود. بلکه حتی اگر یکی از ضروریات اسلام را در ظاهر انکار کند ولی برای خود توجیهی داشته باشد که انکار آن امر ضروری، منجر به لنکاو خدا و رسول نشود باعث ارتداد نمی‌شود.

«يعتبر فی الحکم بالارتداد البلوغ و العقل و الاختیار و القصد فلا عبرة بردة الصبی و ان کان مرافقاً و لا المجنون و ان کان ادواریاً و لا المکره و لا بما یقع بلا قصد کالهازل و الساهی و الغافل و المغمی علیه، و لو صدر منه حال غضب غالب لا یملک معه نفسه لم یحکم بالارتداد.»^۲

یعنی: در حکم به ارتداد، بلوغ، عقل، اختیار و قصد معتبر است. بنابراین ارتداد نابالغ هر چند نزدیک به سن بلوغ باشد و نیز ارتداد دیوانه اگر چه ادواری باشد و کسی که مورد اکراه واقع شده است و نیز به آنچه که بدون قصد انجام می‌شود مانند حالت شوخی و سهو و غفلت و بیهوشی اعتباری ندارد و نیز اگر فعل و یا قولی که دال بر ارتداد است از روی غضب غالب انجام شود حکم به ارتداد نمی‌شود.

اگر چیزی که دال بر ارتداد است از شخص ظاهر شود ولی خودش ادعای اکراه کند و یا ادعا کند که بدون قصد بوده است در صورتی که این امر احتمال داشته باشد از او پذیرفته می‌شود. اگر بینه‌ای قائم شود که کلامی از او صادر شده است که دال بر ارتداد است ولی خودش ادعای اکراه و یا عدم قصد را نماید از او پذیرفته می‌شود.^۳

اگر دانسته شود که فلان شخص به اصول عقیده دارد و به آنچه پیامبر ﷺ آورده اجمالاً معتقد است ولی برای او شبهه‌ای در وجوب نماز و یا حج ایجاد شود و واقعاً خیال کند که این دو تنها در صدر اسلام واجب بودند نه در اعصار بعدی، نمی‌توان گفت که این شخص مسلمان نیست و مرتد است... انصاف این است که این ادعا که اسلام عبارت است از مجموعه آنچه که پیامبر ﷺ آورده و ترک التزام و اعتقاد به بعضی از آنها به هر نحوی که باشد باعث کفر است

۱ - محمد تقی مصباح یزدی، جزوه دین و آزادی ۲، کانون گفت‌وگو دینی، ص ۲۵.

۲ - امام خمینی، تحریر الوسیله، مطبعة الاداب فی النجف الاشرف، ج ۲، ص ۴۹۵، مسأله ۲.

۳ - همان، مسأله ۳.

قابل قبول نیست.^۱

نکته مهم در باب حدود از جمله حد ارتداد این است که اگر در تشخیص آن شبهه‌ای رخ داد حد ساقط می‌شود. قاعده «الحدود تدرء بالشبهات» یعنی: حدود با شبهات ساقط می‌شود مورد قبول فقهاست.

از آنچه گذشت می‌توان به این جمع بندی رسید که اسلام هر چند به دلیل اهمیت ارتداد و آثار منفی آن، مجازات سنگینی برای آن وضع کرده است، اما به همین اندازه در اثبات آن سخت‌گیری نموده و انگیزه اثبات آن را کاهش داده است، همانگونه که مجازات زناى محصنه را مجازات سنگینی قرار داده اما راه اثبات آن را بسیار سخت کرده است.

شبهه دوم: جهاد در اسلام

یکی از شبهات مهم در رابطه با آزادی عقیده و مذهب، تشریح جهاد در اسلام است. شبهه این است که مشروعیت و بلکه وجوب جهاد در اسلام در برابر کفار و مشرکان که از مسلمات دین اسلام است با آزادی عقیده و ایمان منافات دارد.

پاسخ: هر چند جهاد از ضروریات اسلام است اما باید توجه داشت که فلسفه جهاد در اسلام چیزی است که با آزادی عقیده و ایمان (به معنای درست آن) منافاتی ندارد. جهاد در اصطلاح فقها به دو قسم دفاعی و ابتدایی تقسیم می‌شود. جا دارد در مورد هر یک توضیحاتی داده شود.

جهاد دفاعی

جهاد دفاعی، جهادی است که برای نگرهبانی و حراست از جان، مال، ناموس، دین، عقیده مسلمین و یا کشور اسلامی در برابر متجاوزان انجام می‌گیرد. یقیناً این جهاد امری است معقول و منطقی، و به هیچ وجه با اصول آزادی عقیده و ایمان منافات ندارد. بلکه این جهاد یک امر فطری و غریزی در همه انسانها و بلکه حیوانات است. طبیعی است هر انسان و یا حیوانی که در برابر تجاوز قرار می‌گیرد بر خود وظیفه می‌بیند که مقابله کند و از خود و حریم خود دفاع نماید؛ زیرا سستی و ضعف در این موارد نه تنها باعث تجاوز به او، هتک شخصیت، ناموس و دین و یا هدم اموال او می‌شود بلکه باعث تجزیه و تهوّر متجاوز در کار خود و در نتیجه به خطر افتادن امنیت اجتماعی می‌گردد. به همین خاطر در فقه اسلامی و در نگاه فقهای اسلام جهاد دفاعی امری است واجب و نیازی به اذن امام و حاکم شرع هم ندارد، بر همه کسانی که توانایی آن را دارند - اعم از زن و مرد و پیر و جوان - یک وظیفه شرعی است. قرآن کریم با لحن بسیار زیبا مشروعیت جهاد دفاعی را در سوره حج بیان کرده است:

«ان الله يدافع عن الذين آمنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور، اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير، الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم الله كثيراً و لينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز الذين ان مكنتهم في الارض اقاموا الصلاة و آتوا الزكاة و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنكر ولله عاقبة الامور»^۱

یعنی: خداوند از اهل ایمان دفاع می‌کند. بدرستی که خداوند خیانت کاران کافر پیشه را دوست نمی‌دارد، اجازه داده شده است به آنتهایی که دیگران به جنگ آنها آمده‌اند بچنگند، به دلیل این که اینها مظلوم واقع شده‌اند و خداوند به نصرت و یاری آنها قادر است. همان کسانی که از دیارشان بنا حق بیرون رانده شده‌اند و جرمی نداشته‌اند جز این که می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتا است. اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد دیرها و صومعه‌ها و معابد (یهود و نصاری) و مسجدها که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود ویران می‌شد. خدا کسانی را که یاری او کنند یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم نماز بر پا کنند و زکات بپردازند و به معروف وادارند و از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خداست.

لحن آیات کاملاً لحن دفاع است. البته این دفاع، دفاع در راه عقیده و ایمان است. در واقع اسلام جهاد را در برابر کفار و مشرکانی که برای مسلمین حق آزادی عقیده و ایمان را منکر بودند و این حق را از آنها سلب نموده بودند، مشروع و بلکه اعلام کرده است. نکته بسیار جالب این است که این آیه فلسفه اصلی مشروعیت این جهاد در راه عقیده را این می‌داند که اگر در برابر متجاوزان به دین و عقیده الهی مقاومت صورت نگیرد، تمام مراکز عبادت در جهان نابود می‌شود؛ یعنی نه تنها مراکز عبادت مسلمانها بلکه مراکز عبادت یهودیها و مسیحیان و دیگران نیز ویران می‌شود و به تعبیر دیگر در کره زمین کسی خدا را عبادت نخواهد کرد.

در آیه دیگری می‌فرماید:

«و لو لادفع الله الناس بعضهم لبعض لفسدت الأرض»^۲

اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد (یعنی اگر جلوی مهاجمین و متجاوزین گرفته نمی‌شد) زمین را فساد می‌گرفت.

شاید از کنار هم قرار دادن این دو آیه بتوان استفاده کرد که با نابودی و ویرانی مراکز عبادت و ایمان به خدا، زمین نیز به فساد و تباهی کشیده می‌شد. بنابراین آرامش و امنیت و اصلاح زمین و اهل

زمین به برقراری دین الهی است و برقراری و پایداری دین خدا به جهاد و دفاع است. جالب این است که در آیه مورد بحث، آنهایی که مورد تهاجم واقع شده‌اند و جهاد برای آنها تشریح شده است را با اوصافی معرفی می‌کند (الذین ان مکناهم فی الارض) که نشان دهنده این است که آنها در صدد اصلاحگری در زمین هستند. طبیعی است جنگ با این گروه؛ یعنی جنگ با اصلاحگری و اصلاحات در روی زمین که نتیجه آن جز فساد، تباهی و ویرانی زمین نیست. نکته مهمی که تذکر آن لازم است این که مشروعیت و یا وجوب جهاد دفاعی اختصاص به آنجایی ندارد که خود انسان و یا خانواده و عشیره او مورد تجاوز و تهاجم واقع شوند بلکه اگر گروهی از مسلمانها حتی گروهی از انسانها بناحق مورد تجاوز واقع شوند بر مسلمانهای دیگر واجب است در صورت تمکن، از آنها دفاع کنند و به یاری آنها بشتابند. مانند مردم مظلوم فلسطین که مورد تجاوز اسرائیلیها واقع شده‌اند. در قرآن کریم در این باره آمده است:

«ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلهما و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیراً»^۱

یعنی: شما را چه شده است که بی‌کار نمی‌کنید در راه خدا و در راه ناتوانان از مردان و زنان و کودکان که می‌گویند پروردگارا ما را از این شهر ستمکارنشین بیرون ببر (و نجات ده) و بر ما از جانب خود سرپرستی قرار ده و بر ما از جانب خود یآوری بگذار.

از این آیه بخوبی و وجوب جهاد آزادیبخش استفاده می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است:

«من سمع مسلماً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»^۲

یعنی: اگر کسی فریاد استغاثه مسلمانی را بشنود و به داد او نرسد مسلمان نیست. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز حمایت از جنبشهای آزادیبخش و مستضعفان جهان آمده است:

«جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.»



۱- نساء / ۷۵.

۲- شیخ یعقوب کلینی، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶۴.